هو العلیم

حقیقت مصیبت و فلسفه وجود آن

شرح حدیث عنوان بصری ـ انفاق و گذشت ـ جلسه ۹۴

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ باللّه من الشيطان الرجيم
بسم اللّه الرحمن الرحيم
وصلّي اللّه علي سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق علیه‌السّلام در خطاب به «عنوان» می‌فرمایند: **«وَ إذا فَوَّضَ العَبدُ تَدبِيرَ نَفسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيهِ مَصَآئِبُ الدُّنيا.»**

اگر نظر شریف رفقا و دوستان باشد در جلسه گذشته قرار شد راجع به دو مطلب صحبت شود:

اوّل: اینکه حقیقت مصیبت چیست؟

دوم: فلسفه و ضرورت آن چیست؟

به‌طور کلّی اصلًا مصیبت برای چیست و در چه مقولاتی گفته می‌شود؟ و در مرتبه ثانی، چه علّتی پشت پرده و در ماوراء این مسئله وجود دارد و چرا خدای متعال برای بندگانش مصائبی را نازل می‌کند؟

راجع به مطلب اوّل قدری صحبت شد و عرض شد: مصیبت عبارت است از امر غیرمتوقّع که نفس تمایلی به تحقق یا عدم تحقق آن شئ ندارد البته مراتبی دارد گاهی اوقات ممکن است امر ناگواری در آخرین مرتبه از ناملایمت و ناگواری خودش، برای بنده و انسانی پیش بیاید و گاهی از اوقات نه! مسئله به آن شدّت نباشد برحسب ظروف مختلفه و شرایط مختلف این امر ناگوار در ارتباط با افراد مختلف صور مختلفی به خود می‌گیرد؛ ممکن است یک مسئله برای یک شخصی در یک مرتبه، ناگوار باشد و همان مسئله در مرتبه دیگری کاملًا گوارا باشد و در شرایط مختلف تفاوت پیدا می‌کند. به‌طور کلّی یک ناگواری مطلق یا گوارایی مطلق وجود ندارد. ظروف مختلف است، شرایط مختلف است. اگر دیوار منزلی خراب شود صاحب منزل آن را امر بسیار ناگواری می‌شمرد؛ چون باید بنّا بیاورد، کارگر بیاورد، مخارجی را صرف کند تا دوباره آن بنا را اصلاح کند. حالا اگر دیوار خراب شد و زیر آن گنجی پیدا شد، این ناگوار خیلی هم گوارا می‌شود! می‌گویند: ای کاش زودتر این خراب می‌شد و به این نعمت می‌رسیدیم.

یا فرض کنید که در یک مسئله ناگوار، شخصی ناراحتی پیدا می‌کند تصوّر می‌کنند مثلًا آپاندیس یا طحال او عیب پیدا کرده و همین که او را تحت عمل قرار می‌دهند یک‌مرتبه متوجّه ناراحتی خیلی ناگواری در درون او می‌شوند، ممکن است یک ناراحتی بدخیمی در آنجا پیدا شود. این مورد اتّفاقاً خیلی زیاد است که اگر این قضیه پیدا نمی‌شد قطعاً آن بیماری کار دستش می‌داد ولی در همان مراتب ابتدایی آن را قطعش می‌کنند و این شخص می‌تواند سال‌ها به عمر خود ادامه دهد. بعد می‌گویند: چه خوب شد! این قضیه مقدّمه‌ای شد برای

اینکه این خطر از بین برود.

ما از این نظایر بسیار داریم که به‌طور کلّی مسائل و مصائبی که برای انسان در طول زندگی پیش می‌آید که در ارتباط با انسان و موقعیت او دارای چهره‌ها و ابعاد مختلفی هست و از آنجایی که بشر دارای سلایق و افکار و کردار مختلفی هست طبعاً این مسئله گوارا و ناگوار بودن، خواهی نخواهی در زندگی روزمره افراد پیدا می‌شود. این یک مسئله ضروری است؛ یعنی ضرورت حیات و ضرورت زیست و ضرورت زندگی این مطلب را اقتضا می‌کند.

تابه‌حال هیچ‌کس عنوان نکرده است که در یک زندگی خوش، بدون هیچ‌گونه دردسر و بدون هیچ‌گونه مضیقه و مصیبتی حرکت کرده. همه افراد دارای نوساناتی در زندگی خود هستند، حال چه افراد مؤمن یا غیرمؤمن؛ یعنی جبر زندگی و زیست در این محیط و محیط اجتماعی با توجّه به شرایطی که در جوانب انسان وجود دارد و او را در خود گرفته طبعاً اقتضای یک همچنین مطلبی را خواهد کرد.

مسئله ناگوار بودن، مطلبی است که از او گریز و گزیری نیست، برای همه است و در این مسئله بین مؤمن و غیرمؤمن فرقی نمی‌کند. زندگی همین است، چه انسان در شرک بسر ببرد برای او خواهد آمد یا در ایمان بسر ببرد برای او خواهد آمد. یکی از بزرگترین اشتباهاتی که خیلی از افراد ممکن است به این اشتباه دچار شده باشند چون مدّتی گذشته و ما هم دچار فراموشی شدیم نمی‌دانم در جلسه گذشته چه گفتیم! حالا اگر بعضی از مطالب تکراری است رفقا عفو کنند نمی‌دانم این مطلب را گفتم یا نه من احساس می‌کنم خیلی‌ها نسبت به این مسئله هنوز آن تأمّل و تحقیق و تصحیح کافی برایشان پیدا نشده این است که تصوّر می‌کنند تهیؤ و حرکت و آمادگی و سیر در راه خداوند باید موجب از بین رفتن مصائب این‌چنینی و از بین رفتن ناگواری‌های این‌چنینی باشد، درحالتی‌که این یک خطای محض و یک غلط محض است. حال ما مانند بعضی‌ها نمی‌گوییم که شاید این قضیه خود موجب زیادی این مسائل بشود، نه، حالا فعلًا این مقدار را به رفقا تخفیف می‌دهیم ولی در آتیه به این مسائل می‌پردازیم. چرا! در این زمینه بعضی مطالب و مسائلی هست که حالا کم‌کم خدمت رفقا عرض می‌کنیم، یک وقتی شوکه پیدا نشود بگویند ای داد بیداد دیگر چه کاری کردیم! به قول یکی از رفقا می‌گفت: آقا! حالا که تا اینجا آمدیم می‌شود استعفاء بدهیم! ولی نه، حالا به همین نحو عادی و به همین کیفیت ...

راه الهی عبارتست از: حرکت از مجاز به سمت حقیقت، و از نفس به سمت توحید، و از اعتبارات به سمت واقعیات، و از هوی به سمت نور و روشنایی و بصیرت، و از جهل به سمت علم، و از تعلّقات به سمت قطع تعلّقات و تمرکز و ترکّز در نقطه واحد که عبارت است از همان وجهه الهی و مقصد و مقصود قرار دادن حریم پروردگار و فنای در آن مقام امن و امان و کبریائیت او، این عبارت است از سیر و سلوک. به عبارت

دیگر مسئله سیر، حرکتی است همگام و همراه با زندگی برای قطع تعلّقات و ورود در آن مقام، و کنار گذاشتن اعتبارات و رسیدن به حقیقت، این را می‌گویند سیر و سلوک.

و از آنجایی‌که انسان در همین اجتماع زندگی می‌کند و با همین مردم بسر می‌برد قطعاً چه از نقطه نظر اجتماعی و چه از نقطه نظر فردی، بالاخره انسان در تحت تأثیر علل و عوامل طبیعی و جریانات اجتماعی دارای تأثیرات و تأثّراتی است و همان علل و عوامل بر وجود انسان و بر افکار انسان مؤثّر هستند. همین کیفیتی که در زندگی عادی در نوسانات برای افراد پیدا می‌شود به همین وضع برای سلّاک پیدا می‌شود، برای سالک هم همین وضع است. او هم گاهی اوقات دارای مرض می‌شود، گاهی اوقات دارای سلامت می‌شود، گاهی اوقات دارای ضیق می‌شود، گاهی اوقات دارای گشایش و فراخی می‌شود، گاهی اوقات مسائل و جوانب و فشارهای روحی بر او وارد می‌شود، گاهی اوقات رفع آنها می‌شود. علی‌کل‌حال این مسئله به همین کیفیت هست.

مرحوم آقای انصاری رضوان اللّه علیه داری ناراحتی قلبی بودند و مرحوم آقا هم خیلی برای این قضیه تلاش می‌کردند[1] و برای ایشان از طهران چند مرتبه پزشکان متخصص قلبی بردند. ایشان از ناراحتی قلبی خیلی رنج می‌بردند و از آن‌طرف از نقطه نظر اقتصادی و مادّی هم البته زمانی دارای تضییقات و فشارهایی بودند. مرحوم آقا مسئله عجیبی فرمودند می‌فرمودند کسی از این قضیه اطّلاع نداشت که یک روز در منزل ایشان بودم دیدم که یک فردی در زد، رفتم در را بازکردم و دیدم شخصی آمده و می‌گوید: اینجا منزل آقای انصاری است؟ گفتم: بله. آمد تو و داخل منزل شد و من دیگر متوجّه نشدم، ولی دیدم دارند با ایشان صحبت می‌کنند.

این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنم برای این مسئله است که ما یک قدری بهتر و با تأمّل بیشتری نسبت به مسائل بپردازیم و همه مسائل و جریانات مختلف را در راستای نزول تقدیر و مشیت الهی بدانیم و یک وقتی قضایا ما را فریب ندهد و گول نزند و در بعضی از موقعیت‌هایی که قرار گرفتیم مطلب را فراموش نکنیم، یک همچنین مطالبی هم برای آنها اتّفاق افتاده است!

ایشان می‌گفتند: من دیدم از داخل منزل سروصدا می‌آید و صحبت است و ظاهراً یک بگو (و) مگو و بحثی هست. دیدم آن شخص صدایش را یک قدری بالاتر برد، متوجّه شدم که این آقا سمسار است و مرحوم آقای انصاری دارند فرش‌های منزل خودشان را می‌فروشند. این سمسار می‌خواهد قیمت را پایین قرار بدهد و به ثمن بخسی مسئله را تمام کند و ایشان مثلًا می‌گویند نه، این قیمتش بالاتر از این است و جایز هم نیست و درست هم نیست ایشان مرحوم آقا می‌گفتند من خیلی متأثّر شدم درحالی‌که بسیاری از افراد در آن‌موقع

---

[1] روح مجرّد، ص ۵۳ پاورقی:
... یکسال مانده به آخر عمر شریفشان برای مدّت یک ماه به طهران آمدند و به حقیر فرمودند تا برایشان از دکتر اردشیر نهاوندی که متخصّص قلب بود وقت گرفتم ...

تصوّرشان بر این بود که ایشان از طرق غیرعادی امرار معاش می‌کنند با یک تعبیراتی که تعبیرات زننده است که من حالا نمی‌گویم به این کیفیت یعنی از قوای باطنی خودشان دخل و تصرّفاتی دارند! و افراد هم از این‌طرف و آن‌طرف می‌آمدند از شیراز و نجف و طهران و اصفهان، سه چهار روز در منزل ایشان می‌ماندند و به‌طور کلّی منزل ایشان دائماً محل رفت‌وآمد برای دوستان بود. می‌گفتند: اینها خبر ندارند که ایشان برای تهیه‌همین مایحتاج اینها دارد فرش منزلش را می‌فروشد ولی بنده اطّلاع داشتم.

ایشان می‌گفتند که شبی آمدیم در مسجد جامع همدان که مرحوم آقای انصاری نماز می‌خواندند. تابستان بود و گرم بود ظاهراً روی پشت‌بام مسجد نماز می‌خواندند. یک مرتبه در من این فکر پیدا شد که الآن می‌روم طهران و از دوستانی که هستند یک مبلغ جمع بکنیم و نگذاریم که کار به اینجا برسد. همین‌که نماز تمام شد ایشان رویشان را به من کردند: آسید محمدحسین مبادا از این کارها بکنی‌ها! راهمان را هم بستند. مسئله این وضعی بوده و این برای همه است.

برای ایشان مرحوم آقا یک قدری مسئله مشکل بود. در اواخر دچار ناراحتی و بیماری‌هایی شده بودند و بستری بودند. رفقا برای بهبودی و ادامه حیات ایشان هی نذر می‌کردند و گوسفند می‌کشتند. یک روز ایشان رو کردند به همه رفقا و دوستانشان و فرمودند: چیه، هی شما نذر می‌کنید؟ بالاخره که ما باید برویم دیگر. مگر این دنیا غیر از این دردسر برای ما چه دارد که شما هی می‌خواهید ما را در این دنیا گیر بدهید و نگه دارید. این دنیا همه‌اش مرض است و گرفتاری و تنگی است. ایشان هم مشکلاتی داشتند؛ حالا این مسائل یک‌طرف، مشکلاتی داشتند که لایقال قابل گفتن نیست! آن دیگر یک جریانی دارد برای خودش غیر از مسائل اقتصادی! ایشان می‌فرمودند: غیر از این دردسرها چه حاصلی برای ما دارد؟! بله، غیر از انس و الفت با این رفقا و دوستان دیگر هیچ موجبی برای بودن در این دنیا من نمی‌بینم. قلبمان که درد می‌کند اواخر عمر سکته مغزی هم کردند اوضاعمان هم که این‌طور است، مسائل دیگری هم که بوده آنها را هم که دارید می‌بینید! دیگر برای چه آدم در این دنیا بماند. اقلًا برود آن‌طرف و ...

اینها مطالبی هست؛ یعنی علی‌کل‌حال مسئله این‌طور نیست که تصوّر بشود حالا شخصی که می‌خواهد در این راه قدم بردارد ... نه، بلکه آن جریان تقدیر الهی و مشیت الهی برای گذران یک عبد کار خود را خواهد کرد، چه بخواهیم چه نخواهیم. چه مشرک باشیم چه مؤمن باشیم، چه سالک باشیم یا غیر سالک این جریان طی خواهد شد. گرچه در آیه قرآن راجع به مشرکین هست که ما به اینها مهلت می‌دهیم که گناه کنند البته این بحث را بعداً در فلسفه مصیبت عرض خواهم کرد امّا به‌طور کلّی این قضیه برای همه افراد هست و در پرونده افراد نسبت به نوساناتی که برای اشخاص پیدا می‌شود خدای متعال برای هرکس تقدیر خاص خود را کرده است. این یک مسئله‌ای است و باید انسان با آن تقدیر و مشیت الهی حرکت کند.

نوسانات در زندگی، چه نسبت به مسائل روحی و چه نسبت به مسائل مادّی و چه نسبت به مسائل رحمی و به‌طور کلّی مسائل شأنی و شؤونی برای همه افراد هست و چه‌بسا اینکه برای بعضی‌ها همان‌طور که بعداً وعده را دادیم اشاره‌ای می‌شود به اجمال من یک مطلب را عرض کنم.

خدا رحمت کند پدربزرگ ما مرحوم حاج آقا معین، ایشان برای ما نقل می‌کردند که ما یک روز پیش مرحوم آقای انصاری بودیم و راجع به اینکه: بالاخره آقا این مشکلاتی پیش آمده، دعا بفرمایید که این‌مشکلات حلّ بشود، این مسائل کنار برود. مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: یعنی شما به این مقدار هم راضی نیستید که تحمّل این مطالب را بکنید به این مقدار، به این مقدار! بعد قضیه‌ای از خودشان نقل کردند که آقای حاج آقا معین یک قضیه برای من اتّفاق افتاده برای شما می‌گویم حاج آقا معین می‌گویند ایشان وقتی آن قضیه را برای من تعریف کردند سرم را انداختم پایین دیگر صدایم در نیامد گفتند: آقای حاج آقا معین اگر شما بودی تحمّل این مسئله را می‌کردی؟ گفتم: نه من نمی‌کردم.

مطلب و راه همین است؛ راه عبارت از قطع تعلّقات است، راه عبارت از قطع علائق است. راه عبارت از ترک حیثیات و شؤونی است که انسان را به دنیا متمایل می‌کند و جنبه ابتعاد و دوری انسان را نسبت به پروردگار تقویت می‌کند مسئله همین است. ما در این دنیا با چه مسائلی ارتباط داریم؟ با حیثیات خودمان، با شؤون خودمان، با بیا بروهای خودمان، با ارتباطات خودمان با اینها ارتباط داریم. حالا اگر بخواهد این ارتباطات قطع بشود و شکل دیگری به خود بگیرد یا بعضی از مسائلی پیدا بشود این طبعاً برای انسان ناگوار خواهد شد.

إن‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد برای رفقا و دوستان این مطلب را روشن خواهیم کرد که اگر این قضیه برای انسان روشن شود خود انسان نسبت به پذیرش این مطالب استقبال خواهد کرد، اصلًا به‌دنبال می‌گردد اگر یک یا چند روز نباشد به‌دنبال می‌گردد. اینها مسائلی است که خدای متعال این مطالب را برای افراد بر طبق ظروف و استعدادشان خواهند فرستاد.

مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند که اینها می‌آیند سراغ ما عبارت ایشان این بود به‌جای اینکه ما کاری انجام بدهیم که آن جنبه‌های تعلّقی اینها کم بشود، اینها می‌آیند می‌خواهند آن تعلّقات را ابقاء کنند و نگه دارند! می‌گویند: آقا دعا بفرمایید فلان قضیه درست انجام بشود! یا مثلًا دعا کنید که یک داماد خوبی برای ما پیدا بشود دامادی که باعث اذیت ما نباشد! آقا دعا بفرمایید فلان جای زندگی ما که لنگ است آنجا درست بشود! آقا از طرف دولت آمدند مالیات بگیرند، یک دعایی بخوانیم کاری بکنیم که اینها مسئله را مثلًا نسیاً منسیا فراموش کنند! آقا فلان‌جا این‌طور است، آقا فلان‌جا این‌طور است!

ایشان می‌فرمودند که کسی نیامده در اینجا بگوید که آقا یک کاری بکنید این تعلّقات قطع بشود، این تعلّقات بریده بشود و این اعتباریات جایش را عوض کند! با صحبت هم که نخواهد شد؛ یعنی بنده اگر الآن

هزار ساعت برای شما صحبت کنم ممکن است این مسئله تا حدودی مورد توجّه قرار بگیرد. تا برای خود انسان پیش نیاید و انسان در جهات مختلف از ابتلائات قرار نگیرد آنچه را که باید ادراک کند ادراک نخواهد کرد.

کی بود دانستن سرکنگبین *** دفع صفرا ای نگار مهجبین

دانستن فایده ندارد؛ بارها این مطلب را عرض کردم که آنچه را که خود حقیر در زمان مرحوم آقا بر سر او، مباحثاتی ما با ایشان داشتیم و تا آخر عمر هم باز این مباحثات ما ادامه داشت و هر از چند گاهی خود ایشان شروع می‌کردند و این مسئله را مطرح می‌کردند و ما می‌دیدیم فایده‌ای ندارد. تا آقا شروع می‌کردند می‌گفتیم: آقا نتیجه همانی است که در جلسه قبل است! ایشان می‌خندیدند و باز هم ادامه می‌دادیم، بعضی از مباحث توحیدی دو ساعت هم طول می‌کشید. فایده‌ای نداشت؛ یعنی نه اینکه فایده نداشت این اشتباه است، این اشتباه از من است قطعاً فایده داشت. حالا ما آن‌موقع احساس می‌کردیم که مطلب باز به همان نتیجه بحث قبلی منتهی می‌شود.

به عقیده حقیر، این مطلب بدون درگذشت ایشان و بدون از دنیا رفتن ایشان و مطالبی که بعد پیش آمد، شاید برای بنده تابه‌حال روشن نمی‌شد! یعنی این مسئله و این مسائل با صحبت و حرف نمی‌شود و این مطلبی است؛ یعنی اینها همه برکاتی است که انسان در یک ظواهر ناگوار، آن برکات را می‌تواند به‌دست بیاورد که چطور ممکن است یک قضیه‌ای ظاهری نامناسب و مصیبت‌بار داشته باشد ولی آن خیری که در درون اوست به اندازه‌ای بزرگ است که انسان آمادگی دارد صدها برابر او را تحمّل کند! آمادگی دارد ها! اگر بداند که در پس این چه مطلبی هست، آن‌وقت قضیه، قضیه خراب شدن آن دیوار و پیداشدن گنج خواهد شد امّا آن گنج را خدا نشان نمی‌دهد، نشان نمی‌دهد آدم را به این جلزو ولز هی می‌اندازد، هی بالا، هی پایین، هی بالا می‌پرد آقا فلان شد، آقا این‌طور شد! بابا این زیرش خوب است خیری زیرش است. نه آقا ما چیزی نمی‌فهمیم، نه آقا چیزی ادراک نمی‌کنیم، نه آقا بالاخره هیچی. همین‌که دارد این را می‌گوید حکایت از او می‌کند، حکایت از آن گنج می‌کند، حکایت از آن حالتی می‌کند که دارد تغییر پیدا می‌شود، این حالت دگردیسی دارد در درون او پیدا می‌شود منتها این مطلب الآن به این صورت و به این ظهور دارد جلوه می‌کند. این مطلب، مطلب مهمّی است.

بنابراین مسئله مصیبت عبارت است از آن مسئله ناگواری که برای انسان در یک موقعیت، یا به‌وجود می‌آید که ممکن است همین قضیه در موقعیت دیگر یا برای افراد دیگر این‌طور نباشد. شخصی از دنیا می‌رود یک عدّه خوشحال می‌شوند، یک عدّه متألّم و ناراحت می‌شوند و گریه می‌کنند و عزا می‌گیرند. قضیه‌ای اتّفاق می‌افتد، حریقی اتّفاق می‌افتد یک عدّه خوشحال می‌شوند یک عدّه ناراحت می‌شوند، آن کسانی که متضرّر می‌شوند ناراحت می‌شوند آن کسانی که فرض کنید بعداً به یک منافعی می‌رسند خوشحال می‌شوند یا زلزله‌ای

که پیدا می‌شود. تمام مسائل به عنوان یک مصیبت مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چون نظام یک نظام اجتماعی است یک نظام هماهنگ است.

نمی‌دانم این را خدمت رفقا عرض کردم یا نه یک وقتی در مشهد یکی از بستگان ما به رحمت خدا رفته بود ما وقتی که رفتیم در آن قبرستان، خودم وارد آن مغسل شدم چون از من خواستند در آنجا حضور داشته باشم و نظارت کنم. اتّفاقاً جنازه‌های بسیاری هم آورده بودند و خیلی هم شلوغ بود. افرادی که متصدّی شستن بودند سرشان خیلی گرم بود و به‌اصطلاح بازارشان گرفته بود. من کنار و گوشه ایستادم و حرفشان را می‌شنیدم آنها متوجّه نبودند. من دیدم بنده خدایی که داشتند جنازه را غسل می‌دادند با یک شعف عجیبی، خیلی شنگول می‌گوید: ده بجنب دیگر امروز کار سکّه است بجنب! چرا نمی‌جنبی؟ حالا یک عدّه دارند شیون می‌کنند و تو سرشان می‌زنند که پدرشان از دنیا رفته، برادرشان از دنیا رفته، شوهرشان از دنیا رفته، این دارد به او می‌گوید: کار سکّه است بجنب، بجنب از دست نده!

دنیا همین است؛ این مصیبت برای این مصیبت است ولی برای او جشن است، برای او شادی است. در همه همین است یعنی همه‌مان همینیم! هر کسی مطابق با وضعیتی که دارد تا وقتی که نظر، نظر کثرتی باشد همین است. نظر، نظر کثرتی، دقّت کنید! تا وقتی که نظر به مادّه باشد و به علل و اسباب مادّی باشد برای یکی ألم و ناراحتی و ناگواری و همین قضیه برای یکی موجب شادمانی و فرح و انبساط خاطر خواهد بود، این دیگر یک مسئله روشنی است. حالا بخواهیم مثال بزنیم رفقا همه می‌دانند مطلب از چه قرار است و دیگر نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نیست. از منِ گوینده گرفته تا تمام افراد و رفقای شنونده و سایر افراد همه ما این مسائل را درک کردیم و درک می‌کنیم و لمس می‌کنیم.

این مسئله به جنبه کلّی قضیه در ارتباط با نظر به کثرت و نظر به دنیاست این می‌شود مصیبت. پس بنابراین مصیبت مسئله‌ای است که در نظام اجتماعی و حیات انسان گریزی از آن نیست، چه مشرک باشد چه مؤمن باشد، چه سالک باشد و یا غیر سالک باشد. این یک مطلبی است.

امّا اینکه چرا خدای متعال برای انسان این مصیبت را می‌آورد؟ فلسفه این مطلب چیست؟ نمی‌خواهم عرض کنم که برای چیست آن هدفی که به‌دنبال این مطلب است آن هدف چیست؟ و چه چیزی باعث می‌شود که انسان آن هدف را فراموش کند و آن مقصد را از یاد ببرد؟ چون ممکن است انسان مسائل را فراموش کند، بر اساس دیدگاهی که دارد مسائل را بر آن اساس ارزیابی کند، چیزی را که مصیبت نیست مصیبت بپندارد و چیزی را که مصیبت هست مصیبتِ او را فراموش کند.

مرحوم شهید اوّل از بزرگان از فقهاء است و مردی است که از علماء بسیار راستین و مورد توجّه همه علماء بوده، هم شهید اوّل و هم شهید ثانی. البته شهید اوّل در مسائل علمی و فقهی از شهید ثانی قوی‌تر بوده

ولی شهید ثانی نسبت به مسائل عرفانی دارای مقاماتی بوده و این از عباراتشان پیداست و هردو هم شهید شدند؛ در زمان حکومت عثمانی و سلاطین عثمانی همین خدانشناس‌های قضات متعصّب اهل تسنن به جرم تشیع هر دوی اینها را شهید کردند.

راجع به شهید اوّل داریم آن شخصی که واسطه بوده، مرحوم شهید را به قتل می‌رساند با اینکه گفته بودند که او را بیاورید، ولی آن قضات شام شخص واسطه را تطمیع کرده بودند و به پول خریده بودند و می‌ترسیدند که اگر مرحوم شهید اوّل به دربار برسد تغییر و تحوّلاتی ایجاد کند و سلطان عثمانی او را اعدام نکند، به‌خاطر این مسئله شخص واسطه را تطمیع کردند و گفتند که در بین راه او را به قتل برسان و سر او را برای سلطان عثمانی ببر و این نانجیب هم قبل از اینکه به استانبول که مقرّ سلاطین عثمانی بود برسند در کنار دریا همین کار را انجام داده بود و مرحوم شهید اوّل را به شهادت می‌رساند. اهالی آن قریه همه می‌بینند که نیمه‌های شب از کنار دریا یک نوری به آسمان تلألو می‌کند، می‌آیند در آنجا نگاه می‌کنند می‌بینند یک بدنی در اینجا افتاده و از این مسئله مطّلع می‌شوند و در همان‌جا بدن مرحوم شهید اوّل را به خاک می‌سپارند و الآن محلّ زیارتگاه است، شهید اوّل یک همچنین مردی بوده. البته وقتی که این شخص واسطه می‌رود، سلطان عثمانی می‌گوید من سر او را که نخواستم خود او را خواستم و واسطه را اعدام می‌کند و به قتل می‌رساند و این هم سزای خیانتی بود که انجام شد.

من این مطلب را بارها از مرحوم آقا شنیدم خودم جایی ندیدم از ایشان نقل می‌کنم که ایشان می‌فرمودند: مرحوم شهید اوّل شب‌ها که بلند می‌شد برای نمازشب خیلی مناجات و حال بسیار خوبی داشت و بیداری مرحوم شهید اوّل ساعت‌ها طول می‌کشید. یک شب خوابش می‌برد و در خواب می‌بیند که خدا به او حورالعینی داده و بساطی است و بهشتی است و قصر و یک حورالعینی آمده و در کنار او نشسته و قشنگ مشغول صحبت حورالعین هم که بله! دیگر خیلی مسائل، شمّه‌اش را برای رفقا عرض کردیم و شاید خودشان هم بهتر از ما بدانند! این قضیه باعث می‌شود که او را خواب بگیرد و نمازشب آن شب فوت بشود، وقتی که بلند می‌شود می‌بیند اذان صبح است و طلوع فجر است.

عبارت مرحوم آقا این بود: آن‌قدر این قضیه بر او ناگوار آمد که همان‌جا حال او تغییر کرده و مشغول گریه شده و به خدا شکایت کرده که من چه کردم که در یک همچنین شبی باید فیض نمازشب را تو از من بگیری به مصاحبت با حورالعین؟! و مصیبت نامه‌ای دارد:

عَظُمَت مُصیبَة عَبدِکَ المسکین *** فی نَومِهِ عن مَهرِ حورُالعین

چقدر این مصیبت بنده مسکین تو عظیم است که تو او را در خواب و مصاحبت با حورالعین، بر قرب و انس با خودت ترجیح دادی و عوض کردی و آن انس با تو را از او گرفتی.

الاولیاءُ تمتّعوا بکَ فی الدُّجی *** بتهجّد وتَخَشُّعٍ و هَنین
فَطرَدتَنی عن قَرع بابِکَ دونَهُم *** أَتَری لِعَظمِ جَرائِمی سَبَقُونی؟[1]

تو مرا از کوبیدن باب تو و در خودت محروم کردی.

واقعاً عجیب است! ببینید، دیدگاه یک شخص عارف و یک شخصی که ناسک است و می‌خواهد به خدا تقرّب پیدا کند مصیبت را در چه می‌بیند! مصیبت را در چه می‌بیند! حالا اگر ما همچنین خوابی دیده باشیم تا سه سال دیگر هم فراموش نمی‌کنیم‌ها! دائماً باز به‌دنبال بقیه‌اش می‌گردیم! ولی او بلند می‌شود و مصیبت نامه می‌نویسد و إنشا می‌کند:

فَطرَدتَنی عن قَرع بابِکَ دونَهُم؛ **تو مرا از زدن باب خودت محروم کردی و آنها را راه دادی**. أَتَری لِعَظمِ جَرائِمی سَبَقُونی؟ **آیا این‌طور بوده که به‌خاطر جرائمی که من مرتکب شدم همان‌ها آمدند و از من سبقت گرفتند؟**

این مسئله مصیبت مسئله‌ای است که در دیدگاه‌ها متفاوت است. حالا چرا این مسئله پیش می‌آید؟ نظام عالم، نظامی است که بر اساس یک جریانی که خدای متعال تقدیر کرده است این نظام پیش می‌رود. خواهی نخواهی این دگرگونی‌ها در این نظام وجود دارد، این مسئله است. اگر انسان متوجّه این قضیه باشد مسائلی که برای او پیش می‌آید آن مسائل را در تصحیح افکار و در تصحیح عمل خود بکار می‌گیرد، اگر متوجّه نباشد به راه دیگری می‌رود.

مسائل و مصائبی که برای انسان هست اینها در راستای تکاملی انسان قرار دارد؛ یعنی، چه برای مشرک و چه برای مؤمن از آنجایی‌که هدف خلقت ازانسان تکامل اوست، تقدیر پروردگار و مشیت پروردگار بر این است که این قضایا و مسائل را در راستای قطع تعلّقات و قطع علائق برای او پیش بیاورد. برای چه کسی؟ برای کسانی که بتوانند استفاده کنند، حتّی برای مشرک، حتّی مشرکین و حتّی مخالفین در طول زندگی خود به مواردی از تنبّهات و از تذکّرات و ناگواری‌هایی که این ناگواری‌ها بتواند آنها را به راه بیاورد و بتواند موضع آنها را تغییر دهد این مطالب برای آنها هست.

در آیه شریفه قرآن داریم: يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ الروم، ۷ این مردم عادی فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند، فقط علل و ارتباطات عادی و ظاهری را می‌دانند ولی از آخرت و آنچه که در پس این پرده است غفلت دارند. یعنی از پشت پرده آنچه که می‌گذرد، آنچه که این قضیه برای تحقّق آن مسئله است از او غفلت می‌کنند اگر بدانند غفلت نمی‌کنند.

---

[1] الدروس الشرعیة، ج ۱، ص ٤٤.

یک وقت یکی از بستگان ما فردی بود که در دنیا کارهای او صحیح نبود کارهای خلاف انجام می‌داد و عدّه بسیاری مشمول کارهای خلاف او و متألم از اعمال زشت و قبیح او بودند، شاید کمتر کسی بود که اسم او را به نیکی ببرد و کمتر شخصی بود که از او به خوبی و خوشی یاد کند این فرد در یک قضیه‌ای فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود. من یادم هست وقتی که مرحوم آقا داشتند به مادر او تسلیت می‌گفتند بنده هم در آن اتاق بودم به او این مطلب را گفتند: فلانی آیا شما به عنوان مادر رضایت می‌دهید که اگر فرزند شما باقی بود هی بر گناهان او افزوده می‌شد و هی بار او سنگین‌تر می‌شد؟ این اگر بود همین بود، خوب الآن خدا به او لطف کرده و از این دنیا رفته و دیگر بار او کمتر است. یعنی مسئله جدّی است.

حالا إن‌شاءاللَه خدا به شما صبر بدهد و إن‌شاءاللَه بر درجات او اضافه کند، از این حرفها نیست! شخص گناهکار است و اگر بماند بارش سنگین‌تر می‌شود، خدا او را برد تا اینکه بارش کمتر بشود، این خودش هم یک تسلیت است، این خودش هم یک تعزیت است، این واقعیت است. وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ الروم، ۷ آن مادری که الآن دارد دل می‌سوزاند و بر فراق این گریه می‌کند این از آخرت غافل است، این نمی‌داند که هر روزی که بر زندگی این فرزند بگذرد آخرت او هی دارد خراب می‌شود، بار آن‌طرف او دارد هی سنگین‌تر می‌شود.

اینجاست که دیدگاه‌ها کم‌کم تغییر می‌کند. از اینجا ما می‌خواهیم به آن نکته دوّم بپردازیم که فلسفه و علّت مصائبی که پروردگار به‌وجود می‌آورد چیست؟ چرا باید در این دنیا مصیبت باشد؟ چرا باید در این دنیا تنگناهایی وجود داشته باشد؟ چرا باید در این دنیا مرگ‌ومیرهایی باشد؟ چرا باید در این دنیا وجود امراض و ناراحتی‌های روانی و فشارهای جانبی باشد؟ اینها برای چیست؟

حالا ما به مطالب دیگر کاری نداریم فعلًا در همین محدوده خودمان داریم صحبت می‌کنیم؛ این انسانی که دارد در راه خدا حرکت می‌کند این حرکت راه خدا یعنی چه؟ این عبور یعنی چه؟ این قطع علائق یعنی چه؟ چه اثراتی بر این حرکت مترتب است؟ چه تأثیراتی برای انسان ایجاد می‌کند که برای دیگران ایجاد نمی‌کند؟ در چه وضعیتی انسان قرار می‌گیرد که افراد دیگر از این وضعیت محروم هستند؟ صحبت ما فعلًا در اینجاست.

شکّی نیست بر اینکه حرکت به‌سوی خدا عبارت است از عبور نفس و نفسانیات و اهواء و قطع تعلّقات نسبت به مسائل و جوانبی که موجب صارفیت و مانعیت از حرکت انسان است. هرچه که نظر انسان را از خدا معطوف کند به غیر او. انسان در طول زندگی خودش اعتماد می‌کند بر برادران خودش، الحمدلله ما برادرانی داریم! اینها هستند ما با اینها زندگی می‌کنیم، اینها پشت و پناه ما هستند ما باهم هستیم! این از یک نقطه نظر مسئله خوبی است، یک مسئله مهمی است، باید برادر با برادر متّحد باشد، باید برادر با برادر خودش انس و

الفت رحمیت را در راستای ایمان حفظ کند. باید برادر با برادر که هر دو از یک نسبند و هر دو از یک ریشه هستند این مطلب را حفظ کنند.

امّا صحبت در این است یک مؤمن وقتی که دارد به‌سوی خدا حرکت می‌کند در کنار این مسئله رحمیت، اتّحاد، الفت، انس، همبستگی که مورد دستور است و شارع مقدّس همه ما را بر این مسئله تحریک و تشویق و تحریض کرده است باید آن هدف اصلی را مدّ نظر داشته باشد مبادا آن قضیه را فراموش کند. آن هدف اصلی حرکت به‌سوی اوست؛ آن حرکت اصلی عبارت است از اینکه انسان زندگی و عمر و حرکات خود را برای رسیدن به آن هدف قرار بدهد. فرض کنید یک راننده‌ای که با سرعت زیاد در یک جاده حرکت می‌کند و باید همه حواس و فکر او متوجّه شرایطی که در آن قرار گرفته باشد بعد شخصی از پشت با او صحبت می‌کند و یک چیزی تعارف می‌کند. این به‌جای اینکه رانندگی‌اش را بکند سرش را پشت می‌کند که مثلًا چایی یا شیرینی یا آن میوه را بگیرد یک‌مرتبه به این‌طرف به آن‌طرف می‌زند. راننده‌ای که باید تمام هدفش متوجّه مقابل باشد و شرایط را در نظر گرفته باشد نباید سرش را بگرداند و از پشت سرش چای یا میوه یا شیرینی بگیرد. باید چهره‌اش را مستقیماً مقابل قرار بدهد، حالا دستش را حرکت بدهد نه اینکه دیگر سرش را هم برگرداند و همراه با سر آن ماشین را هم برگرداند. این دیگر چه می‌شود؟ آن هدف اصلی در اینجا فانی شده. یک میوه یا شیرینی یا چایی موجب شده است که آن هدف اصلی در اینجا برای یک مدّت کوتاه قطع بشود و همان مدّت کوتاه مسئله را تمام می‌کند.

حرکت تکاملی انسان مانند این راننده می‌ماند که انسان در راستای زندگی خودش به‌دنبال چه می‌گردد؟ برای چه حرکت می‌کند؟ چه مقصدی را دنبال می‌کند؟ مسائل دیگر مسائل جنبی است، رعایت مسائل جنبی باید در راستای توجّه او به آن هدف قرار بگیرد. حالا اگر توجّه به برادر، توجّه به خواهر و توجّه به اینها آمد آن حرکت را یک قدری کمرنگ کرد، آن توجّه را کمرنگ کرد، این می‌شود عایق، این می‌شود مانع، این می‌شود صارف. یک مرتبه خدای متعال یک قضیه پیش می‌آورد بین اینها قطع پیدا می‌شود عجب! کَأن {لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا}، کَأنّ از مادری متولّد نشدند! آن‌چنان فاصله می‌افتد گویا اصلًا در دو نقطه مقابل و هیچ‌گونه ارتباطی باهم ندارند تازه به خود می‌آیند هان! این همان برادری بود که ما به او اعتماد داشتیم، این همان افرادی بودند که ما به آنها توجّه داشتیم حالا چی شد؟ تمام شد.

این مسئله نسبت به شریک پیش می‌آید، این مسئله نسبت به قوم‌وخویش پیش می‌آید، این مسئله نسبت به افراد پیش می‌آید، نسبت به معتمدین انسان پیش می‌آید، نسبت به اموری که انسان به آنها وثوق دارد پیش می‌آید. اینها می‌شود مصیبت، قطع علاقه یک مصیبت است. فرض کنید یک شخصی که انسان با او چهل سال زندگی کرده باهم ارتباط دارند، باهم سلام‌وعلیک دارند، باهم ارتباطات خانوادگی دارند، باهم انس دارند علاقه

دارند، یک‌مرتبه قضیه‌ای پیش می‌آید که انگارنه‌انگار، انگارنه‌انگار اصلا وجود خارجی داشته، انتسابی بوده، رحمیتی بوده. چی می‌شود؟ این یک مصیبتی است، مصیبت کمی هم نیست.

امّا این برای فردی که در راه است می‌شود یک برکت، می‌شود یک خیر، تکانش می‌دهد. به خود بیاد، این فردا برای کس دیگر هم اتّفاق می‌افتد. از برادر می‌گذری بسیار خوب! فرض کنید حالا می‌آییم شریک زندگی، اوّل می‌آیند سلام‌علیکم و با دسته‌گل و شیرینی و شربت و به به، به خوبی و خوشی تمام می‌شود. یک یا دو ماه که می‌گذرد، نه دیگر ما باهم آمدیم، باهم پیر می‌شویم باهم تو یک قبر می‌رویم، باهم حشر پیدا می‌کنیم! از این عبارات، از این لطائف، از این مسائل خوب و خوش. إن‌شاءاللَه که همیشه همین‌طور باشد افراد دیگر را می‌گوییم یک خرده که می‌گذرد بالاخره زندگی است بالا دارد، پایین دارد، نوسان دارد، مسئله دارد، خواست هست، سلیقه هست، بعد کم‌کم کم‌کم آن عبارت‌ها، آن تعبیرها، آن ظرافت‌ها، آن محبّت‌ها کم‌کم کم‌کم جای خود را عوض می‌کند. عبارت‌ها یک‌قدری سنگین‌تر یک‌قدری با ادبیات بهتر و بعد کم‌کم به صورت دیپلماسی و مسائل سیاسی و بعد هم کم‌کم خودمانی دیگر إن‌شاءاللَه به خودمانی قضیه نرسد دیگر آنچه که در دل است مطرح می‌شود و بعد انسان می‌بیند عجب! چی بود؟ ما چه نیتی داشتیم؟ چه خیال می‌کردیم؟ چه در ذهن داشتیم؟ فرق نمی‌کند چه مرد نسبت به زن، چه زن نسبت به مرد، تفاوتی نمی‌کند. بالاخره آن هم یک دورانی بود.

البته همان‌طوری که بنده بارها عرض کردم ما مثال می‌زنیم امّا نظر بزرگان، نظر اولیاء، نظر شرع بر هرچه بیشتر بر محبّت بیشتر است امّا این قضایا بسیاری شرح داده شده دیگر نیاز نیست.

علی‌کل‌حال این قضیه ممکن است برای خیلی‌ها اتّفاق بیفتد که آن توقّعات به صورت دیگری درمی‌آید، آن افکار به صورت دیگری درمی‌آید، آن تمنیات و خواست‌ها به صورت دیگری درمی‌آید. یک مرتبه انسان می‌بیند عجب، همه خواب و خیال بود، همه خواب و خیال بود. آن مطالبی که در آن‌موقع مطرح می‌شد نه تنها الآن خبری از او نیست بلکه مطالبی در مقابل دارد مطرح می‌شود. مسائل دیگری دارد مطرح می‌شود. انسان یک مرتبه می‌بیند زیر پایش خالی شد. پس چی شد؟ پس ما چه فکر می‌کردیم؟ چطور شد؟ این هم می‌شود یک ضربه، این هم می‌شود یک مصیبت؛ یعنی انسان احساس کند آن تعلّقاتی که نفس با آن تعلّقات این بنا را نهاده بود، این بنای زندگی و زیست را در این دنیا نهاده بود یک مرتبه همه اینها خراب شد دو نفرند، باهم هستند امّا باهم نیستند، فقط یک ارتباطی وجود دارد همین! فقط یک نوع محرمیتی و یک نوع شناختی همین! دیگر آن تعلّقات نیست. این هم که نشد، حالا می‌رویم سراغ فرزندانمان إن‌شاءاللَه اینها بزرگ می‌شوند چه می‌شوند!

البته اینهایی که خدمتتان عرض می‌کنم یک وقت تصوّر نشود که باید حتماً اینها انجام بگیرد، نه! خدمتتان

عرض کنم که خدای متعال از ما نسبت به مسائل خیلی عالم‌تر و خیلی داناتر است و خیلی از این مطالب در پرونده دارد خیلی! ما هیچ نگران خودمان نباشیم از این قضیه خیالمان جمع باشد او خیلی در پرونده‌اش است. یکی می‌رود کنار یکی دیگر را می‌آورد. کسی که اصلًا تصوّر نمی‌شد یک مرتبه می‌بینید پرونده باز شد. این از کجا دیگر آمد؟ می‌گوییم إن‌شاءاللَه این هم به خیر باشد. مدّتی می‌گذرد حالا اگر کسی نشنود فعلًا الحمدلله مسائل خوب است! تا این را می‌گوییم دوباره یک پرونده شروع به باز شدن می‌کند! علی‌کل‌حال مطلب همین است.

این مسئله خیلی باید مورد توجّه قرار بگیرد: انسان در این مسائلی که برای او پیش می‌آید تا به این نقطه نرسد که در عین عمل به تکالیف و در عین رعایت ظرافت‌ها در ارتباط با دیگران، با زن و فرزند با افراد عائله با رفیق و دوست با صدیق، با رفیق آقا! دیگر از رفیق بالاتر! رفیق! رفیق سلوکی، رفیقی که مدّت‌ها با انسان بوده و اشتراک در مسیر دارد یک مرتبه انسان می‌بیند انگارنه‌انگار سابقه آشنایی اصلًا وجود داشته، بیست سال باهم بودند، می‌رود که می‌رود! و همه آن مطالب و مسائل و همه آن تعابیر عبارات محبّت آمیز، کلمات جذّاب و کلمات شیرین تبدیل می‌شود به عبارات و کلماتی که هر کدامش مانند یک سهم و یک تیر بر قلب انسان‌می‌نشیند همان‌ها! سر چی؟ سر هیچ و پوچ، سر هیچ و پوچ! انسان می‌گوید: عجب، این هم از رفیقش. دیگر کی ماند؟ خدا می‌گوید: حالا بیا سراغ من. به برادرت اعتماد کردی گذاشت رفت! به زنت اعتماد کردی گذاشت رفت! به فرزندت اعتماد کردی گذاشت رفت، به پدرت، به مادرت اعتماد کردی آن‌طور شد. به همسایه‌ات اعتماد کردی آن‌طور شد. به شریکت اعتماد کردی آن‌طور شد. دیگر گفتی این رفیق سلوکی اقلًا برای ما می‌ماند به او هم اعتماد کردی آن هم این‌طور شد. دیگر خود انسان می‌ماند تنها! تازه متوجّه می‌شود که نه، آنچه را که فرمودند درست است. درست است که گفتند که:

تنها تویی تنها تویی در گوشه تنهایی‌ام ❊❊❊ تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسوائیم

فقط و فقط باید او بماند. این مصیبت و این مصائب ناگوار می‌آید و این مطلب را ایجاد می‌کند و این هم آسان به‌دست نمی‌آیدها! انسان ناراحت می‌شود، بالا و پایین می‌کند، جلزوولز می‌کند، هزار خواب آشفته می‌بیند، با هزار کس صحبت می‌کند، این مطالب همه در درون خود ... امّا باید مواظب باشد که این کارهایی که دارد انجام می‌گیرد چه تأثیراتی دارد در او به‌وجود می‌آورد و چه اثراتی دارد در او ایجاد می‌کند. این محبّت خداست ها! محبّت الهی وقتی که شامل حال انسان بشود این‌گونه خواهد شد.

پس بنابراین کاری که باید انسان انجام بدهد این است که در راستایی که باید دقیقاً عمل به تکالیف کند و به همان کیفیتی که دستور است. چون اگر انجام ندهد کارش ناقص می‌ماند. یعنی در عین اینکه این مطالب را می‌بیند باید به وظیفه و تکلیف خود عمل کند. در عین اینکه این ناگواری‌ها را می‌بیند باید از آن مسیر تخطی

نکند. برای خیلی از افراد خیلی اتّفاق می‌افتد: حالا که این‌طور است پس ما هم برویم دنبال کار خودمان! حالا که این‌طور است پس ما هم به آن نحوه عمل کنیم، حالا که این‌طور است ... نه نه نه. این نمی‌گذارد این اثر درست و صحیح واقع بشود.

اثری که راه متقن توحید و مسیر صحیح اولیاء الهی در نفس انسان باقی می‌گذارد این است که در عین اینکه این علائق قطع می‌شود انسان طابق‌النعل‌بالنعل به تکلیف، به وظیفه نسبت به زن و بچّه، نسبت به شریک، نسبت به رحم، نسبت به رفیق، نسبت به افراد، نسبت به آنچه که حول‌وحوش او هستند و نسبت به خود، تمام اینها را موبه‌مو انجام بدهد و رعایت کند تا اینکه حتّی کسی متوجّه نشود که در نفس و در دل او چه می‌گذرد! این مسئله، مسئله دقیق و بسیار ظریف است.

من خیال می‌کنم شاید رفقا خسته شده باشند و اگر هم خسته نشدند من خسته شدم. إن‌شاءاللَه با توجّه به دقّتی که نسبت به این قضیه وجود دارد احساس می‌کنم که در جلسه آینده که ما این مطلب را ختم می‌کنیم إن‌شاءاللَه راجع به هماهنگی و همگونی بین این دو طریق: اتّجاه به سوی حق و توجّه به ظاهر و توجّه به عالم تکالیف که بزنگاه تربیت اولیاء خداست صحبت خواهد شد.

إن‌شاءاللَه امیدواریم که خدای متعال آنچه را که برای ما مقدّر می‌کند او را در مسیر تکامل ما و قطع تعلّقات ما و توجّه خاص به سوی خودش قرار بدهد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد